

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد متعرض روایات شدیم و این دسته بندی که مرحوم آقای بروجردی در اینجا فرموده بودند.

دیروز رسیدیم به روایاتی که خب این روایت زیاد بود ولا یعصینک فی معروف و توجیهی که شد.

عرض کردم یک حدیث هست از کتاب کافی که دیروز خواندیم که رسول الله (ص) قال فاطمه اذا ان مت و لا تخمشی علی وجهها؛ من فکر می کنم علی تقدیر اینکه این روایت قابل قبول باشد، شاید یک چیزی حذف شده است که مثلاً همان مطلبی را که پیغمبر (ص) در بیعت با زنها گرفتند، این را هم خطاب به حضرت زهرا (س) در لحظات فوت کردند.

علی ای حال ظواهرش نشان می دهد که علی بن اسماعیل روایاتش را سابقاً خواندیم. این علی بن اسماعیل، علی بن اسماعیل میثمی باشد، لکن خیلی با کلمات رجالیون و شواهد موجود نمی سازد. چون این عمر بن ابی مقدم را حتی مرحوم نجاشی جزو اصحاب حضرت سجاد (ع) نوشته است.

اصحاب حضرت باقر (ع) و صادق (ع) مسلم است. حتی جزو اصحاب حضرت سجاد (ع) هم ذکر شده است. و روایت علی بن اسماعیل از اصحاب باقر (ع) فضلاً عن السجاد علیه السلام صلوات الله علیهما، محل اشکال است.

به هر حال یک جای قصه عیب دارد یا به نحو و جاده بوده، و الا حتی ابن ابی عمیر هم جزو اینها نوشته شده. هست الان در کتب اربعه. به نظرم صفار هم هست، ابن ابی عمیر هم هست که از عمر بن ابی المقدم نقل می کردند. ابی المقدم لقبش ثابت بوده. عمر بن بله، ثابت. و این خیلی عجیب است این به ذهن ما یک مشکلی دارد. اینجا یکی از مقدمات کار نمی سازد.

عرض کردیم مرحوم ابن ابی عمیر از کبار السن اصحاب امام صادق (ع) عادتاً نقل نمی کند مثل زراره. به اصطلاح خودشان از احداث اصحاب ابی عبدالله (ع)، جوانها نقل می کند مثل جمیل. اما مثل زراره. و مراد از کبار السن اینهایی که حضرت باقر (ع) را درک کردند. بلکه آنهایی که حضرت سجاد (ع) که این خیلی بعید است. حالا در ۹۴ که حضرت سجاد (ع) یا ۹۵ یا ۹۳ انصافش با ابن ابی عمیر فاصله زمانی اش خیلی زیاد است، قبولش خیلی مشکل است.

به هر حال ما الان ما روایاتی داریم که اسانیدی داریم که همین علی بن اسماعیل توش هست. علی بن بله علی بن ابن ابی عمیر هست. به هر حال روایت فعلا مشکل دارد به خاطر وجود سلمة بن خطاب و راوستانی.

عرض کردیم یکی از نکاتی را که پیش ما خیلی مهم است، خوب دقت بکنید، درمباحث غلو پیش ما خیلی مهم نیست که مثلا فاسق، حالا خوب است، بد نیست، اما آنچه که الان در مسائل غلو پیش ما خیلی اهمیت دارد، میراث‌های این فرد است. چون از آثاری که بر وثاقت و عدالت شخص است، هیچ اثر نمی‌کند، مرد زن را طلاق بدهد، نمی‌خواهد برود پشت سرش نماز بخواند، هیچی از این آثار بار نمی‌شود الا مسئله میراث‌هایش.

و میراث‌های خط غلو حالا اگر آدم خوبی هم بوده، غلو اصطلاحی نبوده، میراث‌هایشان مشکل دارد.

و به هر حال این روایت هر دو طریقش از طریق بله،

آن وقت هم در اینجا دارد که عمر بن ابی المقدام در آن طریق دوم، سمعت ابا الحسن او ابا جعفر علیه السلام يقول؛ ابا الحسن عند الاطلاق مراد موسی بن جعفر (ع) است اما اینجا خیلی بعید است عمر بن ابی المقدام اصحاب اصحاب ابو الحسن (ع) بوده باشد. ذکر نشده در کلمات. شاید هم ضعیفا مراد ابا الحسن سجاد (ع) باشد؛ چون ایشان هم ابا الحسن است دیگر. اصطلاحا علی را ابو الحسن می‌گفتند. محمد را ابو جعفر می‌گفتند. جعفر را ابا عبدالله می‌گفتند. حسین را ابوعلی می‌گفتند. حسن را ابو محمد و الی آخره. یک متعارفی در الفاظ بوده است.

بعد شماره ۸، قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بفاطمه این به نحو مرسل مرحوم صدوق آورده. حین قتل جعفر بن ابی طالب لا تدعی بذل؛ تدعی یعنی دعا از تدعین بوده؛ بذل؛ مثلا واذلاه، مراد این، واسفلاه، یعنی بی سرپرست شدیم. و لا حزن و لا حرب، حرب به معنای هلاک؛ و ما قلت فینا قلت فیه فقد صدقت؛ خطاب به حضرت زهرا (س) است. هر چه گفتید راجع به جعفر راست است. فقط ذل و مثلا اینها نبوده.

عرض کردم مرحوم آقای بروجردی احادیث را طبقه بندی کردند. این طبقه احادیثی است که این کلام را پیغمبر (ص) به حضرت زهرا (س) گفتند. پس این حدیث شماره ۷ جزو این طبقه است تقریبا. چون در آیه هم که آمده با آن طایفه قبلی هم می‌خورد. جزو آن طایفه قبلی هم هست با این طایفه بعدی.

روایاتی است که پیغمبر اکرم (ص) به حضرت زهرا (س) فرمودند. آن طایفه جدید این است. یکی همین شماره ۷ است که مشکل سندی دارد. یکی شماره ۸ است که فقیه نقل کرده به عنوان قال رسول الله (ص) که این هم مرسل است. مشکل سندی دارد. تازگی هم یک توضیحی عرض کردم بعضی خیال می کنند قال رسول الله (ص) صحیح است مثلاً.

این در قصه جعفر بن ایطالب. در کتاب مستدرک این شماره ۸. در کتاب مستدرک از کتاب فرات بن ابراهیم فی تفسیره؛ عجیب است آن وقت هم تفسیر چاپ شده بود، نمی دانم چرا، شاید در اختیار مرحوم آقای بروجردی قرار گرفته بود. به هر حال تفسیر چاپ شده هم چاپ قدیم هم اخیراً محقق هم چاپ شده است. خود تفسیر فرات تقریباً جنبه تأویلی دارد ولو تأویل مطلق نیست، جنبه تأویلی دارد. و خود فرات شناخته نیست. و با قطع نظر از اینکه اکثر روایاتش مرسل است، مسندهایش هم مالی نیست. حالاً نه اینکه مرسل هایش... خود فرات هم شناخته نیست، لکن فکر می کنم شواهد کافی باشد که ایشان زیدی است.

عرض کردیم این طبقه ای از زیدی ها که همین قرن چهارم و مثلاً اواخر سوم، ما در کوفه عده ای از اینها داریم که اینها به علم حدیث خیلی اشتغال داشتند؛ مثل ابن عقده مثل همین فرات. به هر حال فرات بن ابراهیم در این کتاب خودش، مقدار زیادی روایات آورده که خب واقعا من حیث المضمون بعضی هایش خیلی عالی هستند اما سندی روشنی ندارد.

عن عبید بن کثیر، که این از همان حضرات زیدیه است. معنعنا عن جابر الانصاری، البته تحقیق بعدی که شده خیلی بعضی چیزها برداشته شده. یعنی اینکه معنعنا سند ذکر شده.

قال رسول الله (ص) فی مرضه الذی قبض فیہ لفاطمه علیها السلام بابی انت و امی ارسلی الی بعلک، کسی را دنبال حضرت امیر (ع) شما، و فاطمه علیها السلام و هی تبکی و تقول واکرباه لکربک یا ابتاه، تعبیر واکرباه اینجا دارد. فقال لها النبی (ص) لا تشقی علیہ الجیب و لا تخمشی علیہ الوجه و لا تدعی علیہ بالویل؛ عرض کردیم دیروز من دیگر وقتتان را گفتیم برای همین. این یک مجموعه حالاتی بوده که در جاهلیت متعارف بوده و این کار را اگر زن برای شوهرش هم می کرد مشکل داشت چه برسد برای غیر شوهرش باشد. که مثلاً صورتش را مجروح بکند، خمش یعنی صورتش را مجروح بکند. گریبان پاره بکند، این مثلاً، ویل و هلاک و اینها.

این راجع به این چند تا حدیثی که پیغمبر اکرم (ص) به حضرت زهرا (س) توصیه فرمودند. دیگر روشن شد در این جایی که ایشان آورده سه تا حدیث بود. شماره ۷ و ۸ و ۹؛ هر سه هم سنداً گیر دارند. روشن نیست.

عرض کنم که در کتاب در همین جلدی که دست من است صفحه ۶۳۱، یعنی در باب ۶، این بابی که ما می خوانیم باب هفت است، باب هشت است معذرت می خواهم. این را خواندیم ما البته. یکی دیگر هم دارد که اینجا از وسائل نگاه کردم معلوم شد مسکن الفواد نبوده است. ان فاطمه علیها سلام ناحت علی ابیها؛ دیگر اینجا عنوان ناحت دارد، آنجا شق الجیب و اینها بود، اینجا ناحت. و انه امر بالنوح علی حمزة؛ فقط به عزاداری برای حضرت حمزه (ع).

باز در کتاب اعلام الوری طبرسی بود. قال رسول الله (ص) لفاطمه (س) اذهبی فابکی علی ابن عمک، مراد از ابن عم همین جعفر است که الان روایتش را خواندیم اینجا. فان لم تدعی بشكل، اینجا همین شماره ای است که همین شماره هشت از فقیه نقل کرده، پس این هم دو تا شماره شد راجع به حضرت زهرا (س) که یکی به عنوان نوحه که این درست است. یکی هم اینکه فابکی علی ابن عمک برای جعفر بن ابیطالب، فان لم تدعی بشكل فما قلت فقد صدقت؛ هر چه بگویی درست است.

این دو تا حدیث هم یعنی آن یکی که با صدوق یکی است. این اعلام الوری هم دارد، صدوق هم دارد. لکن صدوق مرسل دارد، اعلام الوری هم مرسل است. حالا چه مصدری بوده، فعلا اطلاع نداریم. غرض اینکه این کلامی که راجع به جعفر است، توی آن حدیث باب دیگر هم آمده. باب دو تا باب قبل از این.

از روایات دیگری که ایشان دارد، شماره ۱۰، شهید ثانی در مسکن الفواد، عرض کردم شهید ثانی خیلی از روایات را از کتب اهل سنت آورده. عن ابی امامه ان رسول الله (ص) لعن الخامشة وجهها و شاقة جیبها و داعية بالویل و الثبور؛ این را ما سابقا به یک مناسبتی متعرض شدیم. روایت مفصل است متون مختلف دارد. مثلا لعن الله الواصلة و المستوصلة، لعن الله الواشئة و الموتشئة الی آخره. و عرض کردیم آنها چیزی پیش ما ثابت نیست غیر از یکی چون دیگر توضیحاتش سابقا گذشت. این سند هم مشکل دارد.

در ارشاد مفید حضرت سید الشهداء (ع) فرمودند یا اختا ان اقسمت علیک، من تو را قسم می دهم. فابری قسمی، این لغتی بوده در لغت عرب، قسم من را انجام بده. ابری، بر قسمه یعنی طبق آن انجام بده.

لا تشقی علی جیبا و لا تخمشی علی وجهها و لا تدعی علی بالویل و الثبور اذا انا هلکت؛ این کارها را نکن. این الان عرض کردم این کتاب ارشاد شیخ مفید عده ای از مطالب را آورده که بعضی هایش هم محل تأمل است حالا غیر از اینکه بعضی هایش چیز نیست. مثلا در شرح حال حضرت زهرا (س) بیشترین قسمت را از کتب اهل سنت آورده. خیلی عجیب است. ایشان این کتاب را برای مثلا این به قول امروزی تقیه نوشته در بغداد نمی دانیم.

.....
جعفر بن قولویه، البته قولویه لقب اسم جد ایشان است. جعفر بن محمد

س: پس آن روایت قبلی ثابت نشد؟

ج: نه سند ندارد.

س: بعد خود مطلبش چه؟

ج: مطلبش عرض کردم آن که ما دیروز عرض کردیم مفردات مراد نهی نیست. آن حالت جاهلیت مراد است.

س: یعنی با آن چیز تعارض ندارد

ج: نه، مثلاً حضرت، در روایت دارد احوط و جیبها فشقتها با این تعارض ندارد. حالا بعد در مقام جمع عرض می‌کنیم.

جعفر بن قولویه فی کتاب کامل الزیارات عن ابیه و جماعة من مشایخه، عرض کردیم در این کتب قدما وقتی می‌خواستند بگویند در

نسخ فراوانی هست، مثلاً می‌گفتند عدة من اصحاب فلان؛ یا گفتند فلان و غیره، یا فلان و جماعة مشایخه.

عن سعد بن عبد الله، ظاهراً از کتاب ایشان است. عن محمد بن یحیی معاذی، ایشان تضعیف شده است. عن الحسن بن موسی الاصبم

عن عمرو عن جابر، یک مقداری سند گیر دارد که واضح نیست که اوضاعش چطور است.

لما هم الحسين عليه السلام، از حضرت باقر(ع)، محمد بن علی حضرت باقر(ع)؛ لما هم الحسين عليه السلام بالشخص من

المدينة اقبلت نساء بني عبد المطلب فاجتمعن للنياحة؛ قبل از اینکه حضرت در بیاید زن‌ها آمدند. فمشی فیهن الحسين عليه السلام،

حضرت آنجا قدمی زدند. فقال انشدکن الله؛ این نشد، نشدینشد هم درست است انشد هم درست انشدکن، شما را به خدا قسم. هم

ثلاثی مجردش انشدکن الله و هم ثلاثی مزیدش انشدکن الله.

ان تبدین هذا الامر معصية لله و لرسوله قالت له نساء بني عبد المطلب فلمن نستبقي النياحة؛ ما اگر برای شما گریه نکنیم، برای که گریه

بکنیم؟ فلمن نستبقي.

حدیث شماره ۱۳، این گذشت. این احادیث. دیگر، این هم مجموعه روایات. سنی‌ها هم دارند ما هم داریم که خداوند دو صوت

ملعون را به اصطلاح دو تا صوت ملعون هستند. یکی صوت به اصطلاح یکی برای عروسی و آوردن آلات موسیقی؛ یکی هم برای عزا

آوردن این زن‌هایی که نوحه‌گری می‌کنند. غرض این دو صورت خنیاگر به قول معروف و نوحه‌گر، این دو تا محبوب نیستند.

.....
سند روایت یکی دو تا اشکال دارد. خود سلمة بن خطاب هم مشکل دارد.

چون گذشت دیگر تکرار نمی کنیم.

الشریف الزاهد در کتاب تعازی قال فی حدیث؛ این حدیث را عرض کردم ایشان از یک کتاب نقل کرده، در کتب اهل سنت هم هست. اختصاص ندارد. و مایک مطلبی را عرض کردیم، چند بار عرض کردیم، این به خاطر چون این مسئله نوشتن و نشر آثار این مسئله ای است که دارد، مثلاً در اینجا در مستدرک یا در همین کتاب آقای بروجردی این حدیث را از طرق اهل سنت آورده؛ قال فی حدیث لیس عن البکاء؛ خب به هر حال این کتاب تعازی خب کتاب متأخری است. حالا نمی دانم واقعا سند آورده یا بدون سند نقل کرده. اگر بناست این حدیث از رسول الله (ص) نقل بکنیم خب در حاشیه استقصاء بکنیم. این چه نکته ای دارد از یک کتابی که حالا صاحب وسائل هم اعتماد نکرده، بر فرض هم قبول بکنیم کتاب را، آن حدیثی که مال اهل سنت است بیاوریم، ۱۵:۵۳ را بیاوریم.

به هر حال در این روایت مبارکه نهیت عن صوتین احمقین فاجرین صوت عند نغمة لعب و لهو و رنة الشیطان و صوت عند مصیبة و لطم حدود و شق جیوب و رنة الشیطان؛ این عرض کردم فراوان است. سندهای فراوانی دارد.

حدیث شماره ۱۵ مستدرک هم باز عن جابر عن النبی (ص) این همان است.

س: عند النعمة نباشد باشد؟

ج: نه، نغمة؛ عند مصیبة و عند نغمة لعب. نعمه یعنی قرص به اصطلاح.

باز شهید ثانی فی مسکن الفواد مثله. باز مستدرک عوالی عن النبی (ص) قال فی حدیث الی آخره.

عرض کردیم این حدیث، حدیثی است که اسانید فراوانی دارد. شواهد تأییدش می کند.

باز شماره ۱۶ از دعائم عن علی (ع) عن رسول الله (ص)؛ عادتاً احتمالاً کتاب سکونی و اینها باشد.

پس از شماره ۱۳ با ذیلش، ۱۴ بدون ذیل، ۱۵ با ذیلش به اصطلاح، ۱۶ از کتاب دعائم. این هم باز دارد صوتان ملعونان. این راهی

است که آقای بروجردی داشتند. ببینید این طایفه را هم پشت سر هم آوردند. روشن شد؟ طایفه ای از روایات که توش عنوان صوتین دارد.

صوتین ملعونین، صوتین فاجرین، حالا عناوین مختلف. راه بدی هم نیست انصافاً این راهی که ایشان اختراع، قشنگ است، تمام روایات

باب را این طوری تنظیم کردند.

پس ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ با آنهایی که ذیل دارند، این مربوط به این مجموعه است.

انصافاً هم انسان شواهد کافی است.

در کتاب شماره ۱۷،

س: وجه دلالتش هم خوب است این صوتان بر همین مطلب؟

ج: چرا. ملعون البته عرض کردم این مشکل دارد، نوح یک حد معینی ندارد. شاید مثلاً ملعون جایی که باطل باشند مثلاً. آن دیگر صاحب فقه الرضا فهمیده. فقه الرضا گفته نوح به باطل. که شیخ انصاری هم حالا فرض کنید، زمان فقه الرضا را نگاه بکنید، مثلاً ۳۰۰ یا مثلاً ۳۱۰، شیخ انصاری هم که هزار و دویست و شصت هفتاد است، او هم فهمیده نوح به باطل. در شیعه جا افتاد.

شماره ۱۷ و ۱۸ یکی است. حالا ایشان دو تا قرار داده.

شماره ۱۷ را از کتاب مستدرک از کتاب صفین. احتمال می دهیم صفین آن وقت یا چاپ نشده بود یا قم نبود. بعد از زمان، احتمالاً زمان آقای بروجردی قم نبود. به هر حال کتاب صفین چاپ شده با تحقیق هم چاپ شده. موجود است مال وقعة الصفین، به اسم واقعه صفین مال نصر بن مزاحم؛ کمی اشکال دارد کتاب خیلی صاف نیست. این را نباید مبدأ کار قرار بدهیم. ضعیف زیاد دارد. این نصر بن مزاحم به نظر من حالا غیر از ۱۳: ۱۹ اصلاً به نظرم طبع اخباری دارد. هر شاذ و نادری را برداشته جمع کرده است.

عن عمر بن سعد، این در مشایخ نصر است. خیلی هم روشن نیست. ظاهراً اهل کوفه باشد عمر بن سعد. به نظرم در رساله سعد الصعود، حالا اگر ببینید سعد الصعود است یا نه در یک رساله مرحوم سید بن طاووس در باره نجوم دارد، علم نجوم، چیست کتابش؟

س: فرج المهموم

ج: فرج المهموم؛ فی ما يتعلق بالنجوم، یا در آن یا در این. یک حدیث نقل می کند از همین جا از عمر بن سعد، می گوید و یرد علی به اینکه این روایت از عمر بن سعد قاتل حسین بن علی (ع) است. نه این عمر بن سعد، آن نیست. تعجب است از مرحوم. اگر در بیاوریم در کتاب ها، خیلی تعجب است از مرحوم سید بن طاووس. چون ما تا قبل از این که این عبارت را بخوانیم خیلی به سید بن طاووس اعتقاد داشتیم. حالا چیست احتمال دارد که نصر بن مزاحم از سال ۲۳۰ یا ۲۴۰ مثلاً بیاید از عمر بن سعد قاتل سید الشهداء (ع) نقل بکند.

.....
علی ای حال کیف ما کان خیلی تعجب آور است؛ یعنی یک چیزهایی است که از شأن مثل سید بن طاووس که نه، بچه طلبه‌ها هم مثل ما هم بعید است صادر بشود چنین حرفی که بگویند عمر بن سعد همانی است که قاتل سید الشهداء (ع) است.

علی ای حال این هست در کتاب نصر بن مزاحم فعلی هم که چاپ شده صفین، مواردی هم هست. محقق کتاب گفته که این فلانی به هر حال شأن روشنی ندارد. خیلی همچنین واضح و روشن هم نیست.

عن عمر بن سعد قال حدثني عبدالله عاصم الفائشي؛ البته این عبدالله بن عاصم با این طبقه نمی‌خورد اصحاب امیر المومنین (ع) باشد. این قصه را شنیده. انقطاع سند دارد.

قال لما مر علی علیه السلام بالثوریین؛ عرض کردم ثوریین یک بطنی هستند یا شاخه‌ای هستند از حمدان که از عشایر بسیار معروف یمن هستند. الان هم هستند در یمن، همین حالت تمایلات زیدی دارند. همان اطراف عشیره‌شان بیشتر اطراف صنعاء است. و ثوریین اینها شیعه، چون حمدان توسط امیر المومنین (ع) مسلمان شد. پیغمبر (ص) که امیر المومنین (ع) را به یمن فرستادند، حمدان توسط ایشان و لذا حمدان خیلی معروف بودند، مخصوصاً به این حارث بن عبدالله اعور، اعور یعنی یک چشم. این حارث بن عبدالله خیلی مرد ملایی هم بود. مخصوصاً ریاضیات و نمی‌دانم حساب فرائض و یک شخصیت علمی حساب می‌شود حارث بن عبدالله اعور حمدانی. همین که فارس‌ها می‌گویند یا حار حمدان من یموت یرنی معروف شده. ای که گفتید فمّن یموت یرنی الی آخره. پس ثوریین یک طایفه‌ای از حمدان هستند که اینها به ولأئشان به امیر المومنین (ع) معروف بودند.

سمع البكاء قال ما هذه الاصوات قيل هذا البكاء علی من قتل بصفین، حضرت فرمود من شهادت می‌دهم که اینها شهید هستند و به بهشت رفتند.

ثم مرد بالفائشین، ظاهراً فائشین هم که ضبط شده اینجا نوشته حی من تمیم؛ در صور نوشته حی من تمیم، در حاشیه کتاب. نخیر صور حی من حمدان. فائشی‌ها هم حی من حمدان. اینها هم یک گروهی از حمدان هستند.

ثم مر بالشامیین، ظاهراً به کسر شین باشد. شبامیین؛ ظاهراً شبام هم یک شهری بوده در یمن. حالا نزدیک‌های صنعاء بوده کجا بوده. و لذا عشیره نیست. شبام این که مثلاً حی من الیمن شاید مرادش این باشد. به هر حال شبام از عشایر یمنی نیستند. مثل مثلاً قمی. قمی جزو عشایر نبود.

بعد فسمع رنة شديدة و صوتا مرتفعا عالیا، که بعد یک نفری از بزرگان شان می آید حضرت می فرماید این کارها را چرا می کنید؟ می گوید این ها زن ها هستند ما مردها که انجام نمی دهیم. حضرت می فرماید نهیشان بکنید، می گوید نمی شود این الان در همین از خود خاندان ما، از این عشیره ما، از این گروه شبامیین ۱۸۰ تا خانه هست که اینها شهید دادند در صفین. به قول ایشان اگر یکی دو تاسه تا بود، جلویش را می گرفتیم، اما با ۱۸۰ تا نمی توانیم کاری بکنیم.

علی ای حال این که حضرت امیر(ع) البته عرض کردم این چون یک حد محدودی ندارد. این قضیه فی واقع، و مثلا ممکن است مثلا گریه های اینها، مثلا زن ها جیغ و داد می کردند، خدای ناکرده مثلا جسارتی هم به امیر المومنین (ع) توش شده باشد. مثلا این بچه های ما را برد جوان های ما را فرستاد به صفین، دقت می فرمایید؟ این چیزی که واقع خارجیه است ما نمی توانیم در فقه از آن استنباط حکم بکنیم. خیلی مشکل است.

بعد شماره ۱۸ هم همین است. البته در کتاب نهج البلاغه روی انه لما ورد الکوفه قادم مرد بالشبامیین؛ این همین است اما این اختصار کرده، مرحوم سید رضی رحمه الله علیه این را در بخش چیز آورده. تا اینجا هم که من دیدم در این کتاب، کتبی هستند که اخیرا برای اسانید نهج البلاغه شدند، سند، سندی تنها سندی که دارد همین سند کتاب نصر بن مزاحم است. جای دیگر نیست. ظاهرا صفین هم مرحوم سید رضی هم از کتاب صفین گرفته است.

خب، بعد می آید حدیث شماره ۱۹ که باز شهید ثانی فی مسکن الفواد؛ عرض کردم حالا چون آثار شهید چاپ شده، شاید در نسخه جدید مسکن الفواد، مصادرش را نوشته باشد. قال لعن رسول الله (ص) النائحة والمستمعه؛ خوب بود این را در ذیل حدیث ۱۰ می آورد. بد جایی آورده. یا این را ذیل آن می آورد. غرض چون لعن رسول الله (ص) الخامشه و الشاقه و الداعیه، این را کاش در آن، یعنی طایفه بندی اش این طوری بهتر بود. اگر بنا بود طایفه ای بیاید اینها پشت سر هم باشد.

باز این دارد عن ابی مالک الاشعری، این هم از مصادر اهل سنت است. ان النائحة اذا لم تتب تقام عن قیام علیها سربال من قطران؛ قطران یک نوع به اصطلاح شبیه ماده سیاه رنگی است که به اصطلاح خودشان از عده ای از درخت ها شبیه کاج و سرو می گرفتند.

حدثنا حدیث شماره ۲۱، حدثنا علی بن عبد الله الوراق؛ نمی شناسیم ایشان را. ایشان البته رضی الله عنه دارد و ما آشنایی با ایشان

نداریم.

قال حدثنا محمد بن ابی عبد الله الكوفی؛ عرض کردم کرارا و مرارا چون از شخصیت های تقریبا تأثیرگذار در این جهت بوده، محمد بن جعفر اسدی کوفی. جعفر همان ابی عبد الله می گویند. محمد بن ابی عبد الله با همان محمد بن جعفر یکی است. و بسیار مرد بزرگواری است، عرب هم هست از بنی اسد است. مولا نیست به اصطلاح. عربی صمیم، سلیم، یک چیزی مرحوم نجاشی دارد. ایشان با نائب دوم یا سوم یا فقط سوم، در ارتباط بود و به نشر دعوت تشیع در تهران زندگی می کرد، ری آمده بود. شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه توسط عده ای از مشایخ قم آثار ایشان را نقل می کند. چند نفر هستند. یکی همین علی بن عبد الله، معذرت می خواهم وراق است. و عرض کردم چند بار هم عرض کردم مشایخی را که مرحوم صدوق از این آقا نقل می کند، به نظر ما درجه سه و چهار و پنج هستند. اصلا دو هم نیستند. تقریبا هیچ کدامشان را نمی شناسیم از این مشایخی که باز هست. و چیزهای مهمی هم گاهی اوقات از آنها نقل شده، یکی هم همین زیارت جامعه.

علی ای حال مرد بزرگواری است اما فوق العاده بزرگواری کم، محمد بن جعفر اسدی جلیل القدر و خیلی هم فکر می کنم احتمال می دهم از اینکه مشایخ مشهور نقل نکردند، احتمال می دهم در حالت کتمان و تقیه و چون برای نشر دعوت آمده بوده، سعی می کرده خودش را معرفی نکند، مخفیانه، زندگی مخفیانه داشته. احتمالا همین طور باشد.

علی ای حال عن سهل بن زیاد الادمی، خودش هم اهل ری بوده. دیگر از محمد بن ابی عبد الله می رود به ری. حدیث اولش قمی است، بعد دومی هم استاد صدوق قمی است، بعد دیگر ری می شود می رود به تهران.

عن سهل بن زیاد الادمی ایشان اهل ری است. عن عبد العظیم الحسنی (ع) که ایشان هم ظاهرا ساکن ری بودند. ظاهرا حدیث دیگر به اصطلاح بر می گردد به ری.

آن وقت این حدیث طولانی است. که حالا ایشان یک مقدارش را اینجا آوردند. حدیث طولانی است و بیشترش جنبه تمثیل برزخی یا اخروی برای افراد یا مثلا برای مثال زن هایی که کارهای به اصطلاح غیر مناسب می کردند. آن وقت آن کسی که به صورت سگ بوده، التی کانت علی صورة الكلب و الی آخره فانها کانت قینه؛ قینه در لغت عرب کنیزه ای که خرید و فروش می شده، حالا مثلا فرض کنید مثلا خنیاگر بوده یا نوحه گر، نواحه حاسده، این هم یکی.

این هم یک طایفه حالا ایشان یک طایفه قرار دادند. البته به نظرم روایت دیگر داریم اما این توش نیست. نائحه توش نیست.

.....
حدیث شماره ۲۲، این حدیث شماره ۲۲ و ۲۳ بازیک مضمون هستند، یک طایفه هستند. و آن اشاره به همان مطلبی است که بعضی از اموری که در جاهلیت است، هر قدر پیغمبر (ص) با آن مبارزه کرد، فایده نکرد. من توضیحا عرض کردم چه در جنبه های اخلاقی، چه در جنبه های حرام و محرمات شرعی و حتی در جنبه های واجبات، اصولا طبیعت دنیای اسلام این جور بوده. بعضی هایش هر کار شده فایده نکرده، مردم انجام ندادند، زیر بار نرفتند. مثلا فرض کنید بعضی نه، مثلا در آیه مبارکه خون با خمر، با شراب، خیلی کم داریم افرادی که خون بخورند، اما شراب زیاد می خورند، الانش هم می خورند.

غرضم به هر حال یک مصیبتی هست در این جهت که بعضی امور. این روایت این است که ثلاث من سنن الجاهلیة؛ سه تا مطلبی که جزو سنن جاهلی بودند. و هر چه هم پیغمبر (ص) بگوید گوش نمی کردند. بالاخره انجام می دادند. زن مثلا می رفت، مخصوصا چشم و هم چشمی، نمی دانم.

طعن فی الانساب و النیاحه و الاستسقاء بالانواء؛ جمع نوح؛ نوح در اصطلاح، البته کمی مثل بقیه امور جاهلیت، من خودم زیاد نگاه کردم، اما یک چیز محصل درست و حسابی، ظاهرا بعضی از ستاره ها شبیه شهاب سنگ، یا بعضی از ستاره های طلوع و غروبش، اینها می گفتند مثلا امشب این از اینجا طلوع کرد، یا این مثلا به قول خودش، این معنایش این است که امسال مثلا فرض کنید به اینکه فراوانی می شود، امسال باران می شود، امسال چه می شود، این طوری. این مراد این است استسقاء یعنی طلب باران، طلب رحمت الهی و سیراب شدن به انواء. این هست. این سه تا.

س: الان به این هواشناسی می گویند الانواء، در عربی معمولا؛ یعنی یک حالت

ج: نه نشنیدم

س: الان می گویند انواء الجامی

ج: الانباء

س: نه انواء غیر از انباء

ج: آن که من می دانم انباء است.

س: نه انباء اخبار است، انواء یعنی همان اداره مثلا هواشناسی اصطلاحشان

ج: من نشیدم

علی ای حال حدیث شماره ۲۲ از عوالی اللئالی نقل کرده که عرض کردم فوق العاده ضعیف است. قابل ارزش علمی نیست.

حدیث شماره ۲۳ این را از دعائم نقل کرده است. عن علی (ع) که باز هم به احتمال قوی می‌گوییم که مثلاً یا کتاب سکونی بوده یا جعفریات بوده یا همان کتاب سنن و الاحکام بوده. این هم علی ای حال دو تا حدیثی که داریم، هر دو وضعش خراب است، وضع روشنی ندارد. البته غیر از این هم یکی دیگر هم داریم چهار تا، نمی‌دانیم چرا این یکی را اینجا نیاورده ایشان.

و یک حدیث دیگر داریم که مرحوم صدوق در جلد ۴ آورده به عنوان یک بابی دارد در جلد ۴، عنوانش این است: الفاظ رسول الله (ص) الموجز التي لم يسبق غيرها. بعد آورده دیگری که عده از الفاظ روایت رسول الله (ص). اصطلاحاً الفاظ موجزه را در اصطلاح قدیم جوامع الکلم می‌گفتند. چون رسول الله (ص) فرموده اوتیت جوامع الکلم؛ خداوند جوامع الکلم را به من داد. این الفاظ موجزه، مثل العاریة مردوده، الزعیم غارب، و من در بحث لا ضرر هم یک وقتی عرض کردم شاید چند بار، از عجایب این است که صدوق لا ضرر و لا ضرار را نیاورده اینجا. با اینکه خیلی لفظ موجزی است خیلی آثار دارد به قول بعضی ربع فقه خمس فقه بر این بار می‌شود. در کتاب صدوق لا ضرر و لا ضرار را عن رسول الله (ص) در این باب، الفاظ موجزه نیاورده است.

علی ای حال النیاحه عمل الجاهلیه؛ این را خوب بود ذیل آن دو تا عنوان بالا می‌زد. بهتر بود. شماره ۲۵ را بله.

این دیگر النیاحه من عمل الجاهلیه، این بر می‌گردد به اصطلاح چون هر حدیثی در آنجا سند خاص خودش را دارد. این در کتاب شهاب الاخبار آمده. شهاب الاخبار مجموعه روایاتی است که جمع کردند، شروحن هم دارد. قال رسول الله صلی الله علیه و آله النیاحه عمل جاهلیه. بله این هم به نظر من این شماره ۲۵ و با آن ۲۳ می‌نوشتند بهتر بود.

در شماره ۲۴ عن علی علیه السلام فی ما انه کتب الی رفاعه بن شداد، این قاضی ایشان بوده حالا بعد این شخص برگشته. قاضی علی الاهواز رفاعه بن شداد، شخصیت اجتماعی هم هست. نامه مفصلی است نسبتاً حضرت امیر (ع) به ایشان نوشتند. مثل همین نامه‌هایی که به محمد بن ابی بکر و اینها هست. و تکه تکه‌های این نامه در کتاب دعائم آمده است. در دعائم الاسلام تکه تکه‌هایش آمده. اخیراً یک نسخه ای را البته این نسخه به نحو وجاده است، پیدا کردند. جناب آقای جلالی ایشان تحقیق کردند خیلی قشنگ چاپ شده همین نامه کامل.

البته این تکه تکه دارد، هنوز هم به نظر من مشکل دارد؛ یعنی هنوز هم تکه‌هایی از آن نامه در دست ما نیست. الان این به عنوان یک رساله‌ای الان تازگی چاپ شده؛ یک کراسه‌ای است رساله کوچکی است، نامه حضرت امیر(ع) به رفاعه بن شداد، و ایاک و النوح علی المیت بیلد یکنون لک به سلطان. در جایی که تو در آنجا سلطه و سلطنت داری، نباید بنشین.

البته عرض کردیم مشکل این است که کلمه نوح علی المیت یک عرض عریضی دارد. این طور قبولش مشکل است. و این رساله رفاعه بن شداد، مخصوصا در این وضعی که ما داریم، به نحو و جاده به ما رسیده، و آن هم که توش سند هست، خیلی وضع روشنی ندارد.

س: اینجا خود رفاعه را حضرت دارد منع می‌کند یا مردم را؟

ج: نه می‌فرماید تو باید جلوی این کار را بگیری. آن وقت شماره ۲۶ بالاسناد المتقدم. عرض کردم این معروف است به حدیث مناهی النبی(ص) که سند روشنی ندارد. نهی عن الرنة عند المصیبه و نهی عن النیاحه و الاستماع الیها و نهی عن تصفیق الید؛ عرض کردم این روایت مناهی النبی(ص)

س: نهی به خود رفاعه است که جلوی مردم این کار را نکن. در جایی که تو سلطان هستی این کار را نکن

ج: نه بعید است. ظاهرا اینکه نگذارد مردم این کار را بکند.

س: آن طرفش بعید است

ج: اصولا مخصوصا نوح بر میت بیشتر کار زن‌ها بوده. نائحه و اینها کار زن‌ها بوده است. یعنی اگر کسی مرد در اهو از زن‌ها بیاند گریه بکنند و سر و سینه بزنند، تو جلوی‌شان را بگیر.

س: جایی که تو سلطان هستی ۳۶:۲۱

ج: بعید است. نوح غالبا این نوحه گری کار مثلا عاداتا کار والی نبود ایشان نوحه گری بکند، متعارف نبوده است.

علی ای حال این حدیث شماره ۲۶ راهم که کرارا عرض کردیم حدیث مناهی اصل ندارد. یک حدیثی است مجهول است به این معنا، برداشتند ۴۰ - ۵۰ تا حدیث را با همدیگر چسباندند کردند نهی النبی(ص) بایک سند واحد. اصل درست و روشنی ندارد. لکن مفرداتش هست، نه اینکه حالا. مفرداتش هم آن را باید یکی یکی حساب کرد دیگر نمی‌شود به عنوان حدیث. اسمش حدیث مناهی النبی(ص) است.

.....
حدیث شماره اینجا البته نوشته بحار از مجالس صدوق عن حمزة العلوی عن عبدالعزیز بن محمد الابهری عن محمد الزکریا الجوهری عن شعیب بن واقع عن الحسین بن زید عن الصادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام؛ من نمی فهمم چرا ایشان نقل کرده. این عن بحار را چرا، این همان حدیث مناهی النبی (ص) است دیگر. این سندش است. این که ایشان آورده به اسم بحار، در خود کتاب صدوق هست. بعدش هم حدیث مناهی النبی (ص) را در فقیه آورده ایشان، کامل در فقیه آورده است. نمی خواهد از امالی صدوق نقل بکند.

س: این حدیث را ندارد.

ج: بله آقا

س: بعد از فقیه مستقیم رفته قرب الاسناد

ج: هان همین تعجب می کنم خوب شد شما فرمودید. هر چه من فکر می کنم تعجب می کنم چرا این را آورده ایشان اینجا اصلا نمی فهمم. پس این شاید در این چاپ جدید برداشتند. یا همین سند صدوق به حدیث مناهی است. نمی فهمم چرا آورده ایشان. شاید هم از بحار، بحار هم از امالی. خب اینکه خود فقیه هست. بالاخره امالی کتاب های درجه دو و سه صدوق است. خود فقیه کتاب درجه یک ایشان است. در فقیه در مشیخه هست. این شعیب بن واقع هم کاملا مجهول است نمی دانیم کیست.

محمد بن زکریا الجوهری از اخباری هاست از مورخین است کتاب هایی دارد.

علی ای حال من نشناختم. آن را خوب شد شما فرمودید خدا پدرتان را بیامرزد که این را نقل کردید؛ چون واقعا تعجب آور است این فنی نیست آوردن ایشان این کلمات بحار را در اینجا به هیچ فنی جور در نمی آید.

این هم حدیث شماره به اصطلاح ۲۶. البته این نهی دارد. انشاء الله عرض می کنم در بحث فقهی. یک عده از فقهای ما نهی را قبول کردند گفتند لکن کراهت است.

حدیث ۲۷ و ۲۸ نمی دانم حالا این هم دو تا قرار داده ایشان. لکن یکی است کتاب علی بن جعفر. قرب الاسناد باسناده عن علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام قال سئلته عن النوح فکرهه؛ حضرت فرمودند خوب نیست. این هم داریم. لکن در کتاب وسائل هم علی بن جعفر فی کتابه عرض کردم مرحوم آقای خویی اگر این حدیث در قرب الاسناد بود، ضعیفشان فرض کنید عبد الله بن الحسن یا

مرسل است. اما وسائل را قبول داشتند علی بن جعفر فی کتابه عن اخیه موسی قال سئلته عن النوح علی المیت ایصلح، قال یکره؛ واضح است نسخه کمی با همدیگر تفاوت دارد.

حدیث شماره ۲۹

س: یعنی این دو تا می فرمایید یک روایت است.

ج: بله یک کتاب است.

حدیث شماره ۲۹، این دو تا حدیث قرار داده این یکی است.

حدیث شماره ۲۹ این را مرحوم آقای کلینی در کافی در ابواب الحجّه آورده. روایت مفصلی هم هست. چند صفحه است. الحمد لله

آقای بروجردی حذف کردند ۳۹:۵۷

این شخصی است به نام محمد بن رنجویه یا زنجویه عن عبدالله بن الحکم الارمنی؛ این ارمنی در اینجا عبدالله بن حکم این مسیحی نبوده خیال نکنید. مال ارمنستان بوده و لذا هم در بعضی از روایات دارد عبدالله بن حکم التفلیسی؛ از تفلیس بوده. این یک روایت طولانی است. البته سند که روشن نیست. آن وقت این که مثلاً حضرت یک زنی بوده که کارش همین جور مصیبت خوانی و این جور چیزها بوده، به قول امروزی ما روضه خوان بوده، الرائیّه؛ این بعد از جریان محمد نفس زکیه است.

بله، به آن گفت که این مطلب، فقالت اعدد رسول الله (ص)، به صیغه امر بخوانید. بشمار این اعدد بشمار. و اعدد بعده اسد الاله و ثالثا عباسا، حمزه، و بعد عباس؛ و اعدد علی الخیر، حضرت امیر المومنین (ع)؛ و اعدد جعفر و العدد عقیل بعد عقیل بعد به اصطلاح بعد رواس، رواس، رؤسا، این خیلی روشن نیست در اینجا. اما در کتاب مرآة العقول و کتاب های دیگر یک توضیحاتی راجع به این داده. من فکر می کنم یک وقتی این را در اهل سنت هم دیدم. الان به ذهنم نیامد. به نظرم یک جایی در اهل سنت هم دیدم و آنجا به نظرم این خرابی که الان ما داریم ندارد.

س: ۴۱:۵۰

ج: بله،

علی ای حال این کلمه رؤسا را الان هم بعضی از نسخی که چاپ شدند رواس چاپ کردند به ضم راء و فتح واو و تشدید واو. و رؤسا هم گفته شده. نمی دانم این کلمه دقیقا چیست.

بعد گفت که خیلی خوب بود، یعنی ما را به طرب آوردی، و زیدینی؛ این جور چیزها را اهل بیت (ع) قبول نمی کردند. بنشینند آنجا مثلا زن برایشان شعر بخواند. و منا امام المتقین محمد و فارسه ذاک امام مطهر، این محمد نفس زکیه است. و منا علی صهره و ابن عمه؛ بله، بیخشید، اشتباه کردم. رسول الله (ص) است حواسم پرت است. منا امام المتقین محمد و فارسه ذاک الامام المطهر و منا، فارسش هم حضرت حمزه. و منها علی صهره و ابن عمه ۴۲:۵۸ که حضرت فرمودند اشکال ندارد. فقط در این روایت دارد که اگر شب شد، حضرت فرمودند که شب شد دیگر ناله و نوحه نکنید، ملائکه اذیت می شوند.

به هر حال فعلا که این روایت خیلی وضع روشنی ندارد. این حدیث بعدی هم یک حدیث مرسلی است راجع به دختر سید الشهداء (ع) که تا یک سال اقامه عزا کردند. آقایان مراجعه بکنند، سندش روشن نیست. لکن عرض کردیم ممکن است بگوییم روایت شامل این نمی شود. آن روایتی که آمده در نهی شامل این نمی شود.

شماره به اصطلاح ۳۱ الشهد الثانی فی مسکن الفواد عن ابن مسعود قال رسول الله (ص) لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب؛ این الان سند روشنی ندارد.

و باز یک روایت دیگر عن یحیی بن خالد ان رجلا اتی النبی (ص) فقال ما یحبط الاجر فی المصیبه قال تصفیق الرجل یمینه علی شماله؛ بعد دارد و الصبر عند الصدمة الاولى، من فکر می کنم اینها تکه تکه هستند روایات تکه تکه هستند. و الصبر عند الصدمة الاولى؛ من رضی فله الرضا و من سخط فله السخط، اگر کسی خوشحال شد، به قول یک شعر دارد گفت آسان گیر بر خود کارها که از روی طرب سخت می گردد جهان بر مردمان سخت کوش. می گوید اگر با راحتی به دنیا نگاه کردی که خدا برایت آسان می گیرد، اگر با سختی نگاه کردی خدا برایت سختی.

و قال النبی (ص) انا بریء ممن حلق و صلق، ای حلق الشعر، موی خودش را آن زن بتراشد و رفعه صوته.

باز در حدیثی از کتاب دعائم دارد عن جعفر بن محمد علیه السلام اوصی عندما احتضر فقال لا یلطن علی خد و لا یشقن علی جیب فما من امرأة تشق جیبها الا صدع لها فی جهنم صدع؛ این در جهنم یک راهی برایش باز می شود. یک تونلی به اصطلاح. کلما زادت زیدت. هر چه این بیشتر از این نوحه ها بخواند آن راه بزرگ تر می شود.

این تا حدیث شماره ۳۳ که خواندیم. وقت هم امروز متأسفانه تمام شد.

حدیث شماره ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ با ذیلی که دارد و ۳۷ با ۳۸، بله، با ۳۹ راجع به این است که دیگر این آخرین باب است. فردا انشاء الله جنبه فقهی اش را می گوئیم. این چند تا حدیثی که گفتم راجع به این است که حضرت امام عسکری (ع) گریبان خودشان را در شهادت پدر بزرگوارشان حضرت هادی (ع) به اصطلاح چاک دادند. این را به این مناسبت آوردند. انشاء الله می خوانیم یا تند می خوانیم چیز دیگری نمانده.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین